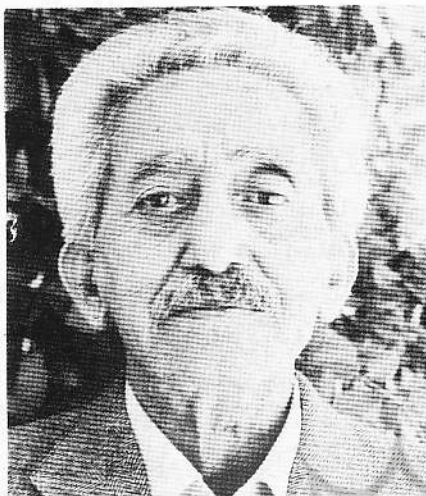
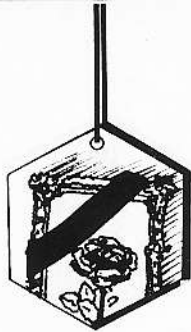


# فیض لقای دوست



صبح روز پنجشنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۷۳ شمسی (۷ ژولای ۹۴ میلادی) شاعر توانا و گرانقدر، استاد محمدبیربای گیلانی متخلص به شیدا در شهر دانش و ادب نیشابور مرغ روحش به ملکوت اعلیٰ پرکشید و دوستان ادب را داغدار ساخت. ضمن عرض تسلیت به خانواده و دوستان آن مرحوم، شرحی مختصر از زندگانی ایشان را زینت بخش این شماره مجله خویشتن می‌سازیم. از نویسنده ارجمند و گرانقدر نیشابور جناب آقای فریدون گرایلی که این شرح را به درخواست مجله آشنا نگاشته و فرستاده اند بسیار سپاسگزاریم «آشنا»

با عنوان مولانا حکیم صائب اصفهانی یاد می‌کرد. بعد از انقلاب همسر و فرزندانش وی را ترک کردند و به ایالات متحده مهاجرت نمودند و شیدا مدتی در بندرانزلی سکونت گزید و سپس نیشابور را جهت سکونت دائمی انتخاب کرد. اینجا قلم را به شیدا می‌سپارم که در مقدمه کتاب نیلوفر مرادبش تحت عنوان چرا نیشابور؟!؟

این سؤالی است که به تبع جستجوی علت اقامت در شهر نیشابور در ذهن همه محارم و دوستان و آشنایان دور و نزدیک و دیده و نادیده وجود داشته و دارد.

نیشابور در گذشته های دور یکی از شهرهای بزرگ و آباد و پرجمعیت و غنی و دارالعلم بوده و هم اکنون با وجود آنهمه مصائب و بلاهای شکننده و ویرانگر ارضی و سماوی بازهم دومین شهر خوب استان خراسان محسوب می‌شود بخاطر شهرت و قدمت و سوابق عجیب و عظیم فرهنگی - علمی - عرفانی - ادبی و شرایط دلپسند طبیعی و اقلیمی و در برداشتن مراقد و مقابر بسیاری از بزرگان فلسفه و علم و عرفان مخصوصاً دو نابغه نامدار جهانی حکیم عمر خیام و شیخ فریدالدین عطار از دیرباز و همواره برای من جاذبه ذهنی خاص داشت و ضمیرم را بخود مشغول می‌کرد بویژه پس از آشنائی و دوستی با چندتن از اهل ذوق و ادب این دیار آن جاذبه

مرحوم محمد بیربای گیلانی متخلص به شیدا در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در بندرانزلی دیده بجهان گشود و تحصیلات دوره کامل متوسطه را در زاد و بوم خود بپایان رسانید ذوق شعر و نقاشی و موسیقی از دوران جوانی در وی وجود داشت و در سال ۱۳۱۶ که اوج قدرت رضاخان بود همراه پدرش به ساوه تبعید شد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید و در سال ۱۳۳۷ در سن چهل سالگی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پسری بنام افشین و دختری بنام نازنین است شیدا فرازونشیب زیادی را در کارهای اداری بخود دیده و بالاخره در سال ۱۳۴۷ شمسی بعنوان کارمند بانک که امروز بانک ملت نامیده می‌شود به اصفهان منتقل گردید و با حفظ سمت بعنوان مسؤل دبیرخانه دانشگاه جدیدالحیة اصفهان انتخاب شد.

از افتخارات بزرگ و جادوانه عمر ایشان در طی سیزده سال سکونت در اصفهان بنیانگذاری انجمن ادبی مکتب صائب می‌باشد این انجمن روزهای جمعه در سرقبر صائب در اصفهان تشکیل می‌شد که بنده آن روزها بعنوان دانشجوی دانشگاه اصفهان (رشته تاریخ) در این انجمن بمدت چهارسال شرکت می‌کردم شعرای نام آوری چون صغیر اصفهانی - بصیر اصفهانی - عبدالحسین سپنتا - رضا بینا - عبدالباقی نواب و محمدعلی دادور (فرهاد اصفهانی) و خسرو احتشامی و دیگران در این انجمن بطور فعال شرکت می‌کردند.

شیدا از مریدان مخلص صائب بود که همواره نام ایشان را

سحرآمیز قوت بیشتری یافت بطوریکه در  
آخرین سفرم از گیلان (بندر انزلی) به خراسان،  
دیار جذاب نیشابور خیلی صریح و محسوس و  
آشکارا مرا بسوی خود فراخواند و مجذوب و  
بی اختیارم ساخت.

بهر حال شیدا در نیشابور ساکن شد و با یکی از  
خانواده های شریف و محترم فاضل رضوی از مشهد بنام  
صدیقه رضوی متخلص به سحر ازدواج کرد.

(شیدا در منزل مسکونی خویش مکتب صائب را  
تشکیل داد و یکی از کارهای مهم او تشکیل انجمن سخن با  
همکاری اینجانب و تعدادی از شعرا و علاقمندان بود.

از شیدا مقالات و اشعار زیادی در جرائد جنجالی سالهای  
بعد از شهریور ۱۳۲۰ از قبیل (مرد امروز) پرخاش - شورش  
- آتش - اصناف با امضای مستعار چاپ گردیده و اشعار وی  
در جُنگ ها و سفینه های مختلفی آمده است.

آثار منظوم وی حدود بیست هزار بیت در انواع قالب ها  
و اوزان شعر فارسی از مثنوی و قطعه تا قصیده و غزل و  
رباعی می باشد.

از شیدا دو اثر در نیشابور چاپ و منتشر شد اول نیمروز  
عاشورا در حدود چهار هزار بیت که منظومه ای بلند حماسی  
مثنوی در زمینه وقایع کربلا و فلسفه حرکت و نهضت و قیام  
مقدس اباعبدالله الحسین (ع) است. اصل شعر مجموعاً هفت  
هزار و پانصد بیت می باشد که بقیه آن چاپ نشده است.

کتاب نیلوفر مرداب بخط شاعر بوسیله مردی  
فرهنگ پرور و ادب دوست از تهران بنام ابراهیم دانشفر نیا  
چاپ و منتشر شده است.

من قبل از هر نیشابوری دیگر شیدا را می شناسم  
همانطور که عرض کردم قبل از انقلاب در اصفهان شیدا یکی  
از دشمنان آشتی ناپذیر شعر نو بود، بارها در انجمن صائب  
شاهد درگیری های وی با نوسرایان بوده ام که تا آخرین  
لحظه حیات این اعتقاد را دنبال می کرد، کتاب نیلوفر مرداب  
با این شعر آغاز می شود:

نام خدا مفتح درهای بسته است  
بر قفل مشکلات کلیدی خجسته است  
ای آسمان مناز که بی نام پاک او  
شیرازه کتاب تو از هم گسسته است  
تسبیح گوی نام عزیز خدا بود  
هر سیزه ای که از دل هر سنگ رُسته است  
آنکس که از علایق دنیا بریده دل  
صدی است کز کمینگه صیاد جسته است



از پرشکستگی چه خوری غم که پیش دوست

مُهر قبول عشق ببال شکسته است

هر دل که با خداست چو جانش عزیزدار

کاوش مکن که از چه گروه و چه دسته است

آزار دل مخواه که آن ذات لامکان

دایم مکین به خانه دل‌های خسته است

شیدا چنان بنام خدا می زند قلم

کز هر طرف براو ره ایلیس بسته است

\*\*\*

قومی به کعبه صورت آب و گل آورند

جمعی بحکم عشق متاع دل آورند

آنان رضا که عرضه نمایند رنج تن

و اینان خجل که تحفه ناقابل آورند

لیلی به خیمه دل مجنون کشیده رخت

سوداگران محاصره بر محمل آورند

آنانکه سنگ راند هند از گهر تمیز

پیدا است کز محیط چه بر ساحل آورند

با اشتران بادیه پیما چه فرقتان

از سعی خویش اگر دل بی حاصل آورند

روشندلان در آینه جان خویشان

فیض لقای دوست به سر منزل آورند

شیدا عنان متاب که مردان پاکباز

در کار عشق روی به هر مشکل آورند

\*\*\*

هنر چون خوار شد باز بچه هر بی هنر گردد

درخت گل اگر خشکید نشخوار شرر گردد

دگرگون می شود هشیار در جمع سبک مغزان

خزف در بازی اطفال همسنگ گهر گردد

هنر چون عرضه می داری مهیا شو مصیبت را

ز سنگ رهگذار آزرده نخل بارور گردد

به بزم اهل دل کابوس محنت می شود نادان

که مو در چشم اگر افتاد نیش بیشتر گردد

هنر دانی چه باشد مهر خاموشی زدن بر لب

در آن محفل که هر بیمایه استاد هنر گردد

مکن تکلیف می خوردن ز رأفت خشک مغزان را

که چون ترگشت هیزم دود تلخش بیشتر گردد

هم از فواره بند آموز وقت اوج گیری ها

چه خواهی کرد وقتی چهره بخت از تو برگردد

مرا یک مصرع برجسته به باشد ز یک دیوان

اگر مقبول طبع مردم صاحب نظر گردد

خران شد گلشن امید و مرغ طبع شیدا را

مگر صحرای خشک انگیزه اشعار تر گردد